



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس
 موضوع جزئی: الجهة الثانية: فی اشتراط كونها مما حواه العسكر او عدم اشتراطه مصادف با: ۲۶ ربيع الثاني ۱۴۳۵
 سال چهارم
 جلسه: ۸۱

«الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم طائفه سوم از روایاتی که دلالت بر تعلق خمس به خصوص غنائم منقول می‌کند روایاتی است که دال بر حصر خمس در غنائم است. تقریب استدلال به این روایات را ذکر کردیم؛ گفتیم استدلال به این روایات، متوقف بر دو مقدمه است: مقدمه اول اینکه حصر در این روایات حصر اضافی است و مراد از این روایات این است که آنچه که از کفار اخذ می‌شود لا تخمس الا الغنائم التي تقسم بين المقاتلين در این صورت حصر اضافی بالاضافة الى الفیء و الانفال و در مقابل فیء و انفال است. و مقدمه دوم اینکه منظور از غنائم چیزهایی است که فائده و منفعت آن به غانم عود پیدا می‌کند با ضمیمه این دو مقدمه که خمس منحصر در غنائم است بعلاوه منظور از غنیمت فوائدی است که عود به غانم می‌کند نتیجه این است که اراضی مشمول خمس نیستند چون صدق غنیمت بر آنها نمی‌شود به این جهت که فواید اراضی عائد به غانمین نیست و مال همه مسلمین است.

مؤید اختصاص صدق غنیمت به منقول:

بعد از استدلال به این روایات یک مؤیدی را ذکر می‌کنند که مراد از غنیمت، خصوص غنائم منقول است. در بعضی روایات قرینه‌ای وجود دارد که ثابت می‌کند اساساً به غیر منقول غنیمت گفته نمی‌شود و آن هم تقابل بین عنوان غنیمت و عنوان فیء و انفال است. در روایتی از عبدالله بن سنان وارد شده که:

«وَعَنْ ابْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي الْغَنِيمَةِ يُخْرَجُ مِنْهَا الْخُمْسُ وَ يُقْسَمُ مَا بَقِيَ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ وَ وَلى ذَلِكَ وَ أَمَّا الْفَيْءُ وَ الْأَنْفَالُ فَهُوَ خَالِصٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ص.»^۱ در این روایت امام فرموده که خمس غنیمت باید داده شود و مابقی بین مقاتلین تقسیم گردد. اما فیء و انفال کلها خالص لرسول الله. در این روایت لفظ غنیمت یک طرف و فیء و انفال در مقابل آن قرار گرفته؛ غنیمتی که خمس آن واجب است. امام فرموده يقول في الغنيمه يخرج منه الخمس و مابقی بین مقاتلین تقسیم می‌شود. اینکه می‌گوید مابقی بین مقاتلین تقسیم می‌شود، معنایش این است که این منقول است پس کأن به غیر منقول عنوان غنیمت اطلاق نمی‌شود و خمس ندارد. (غیر منقول که اراضی باشد داخل در فیء و انفال می‌شود) این هم به عنوان مؤید برای استدلال به این روایات ذکر شده که اساساً غنیمت فقط بر غنائم منقول صدق می‌کند و اما بر غیر منقول صدق غنیمت نمی‌شود.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۱، حدیث ۵۱؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۱۷، باب ۱ من ابواب قسمة الخمس، حدیث ۱۴.

نتیجه استدلال به این روایات این شد که غیر منقول خمس ندارد چون اساساً غنیمت نیست و این هم از این روایات استفاده می‌شود.^۱

بررسی استدلال به طائفه سوم روایات:

باید دید آیا این استدلال صحیح است یا نه و آیا روایاتی که دلالت می‌کند بر حصر خمس در غنیمت، می‌تواند اثبات کند که اراضی خمس ندارند؟

به نظر ما این استدلال ناتمام است:

اشکال اول:

در بیان استدلال به این روایات مستدل فرمود ما با ضمیمه این دو مقدمه به نتیجه می‌رسیم. باید دید آیا اساساً ضمیمه دو مقدمه لازم است یا نه؟ آیا استدلال متوقف بر ضمیمه این دو مقدمه است؟ اساس استدلال مبتنی بر مقدمه دوم است که مراد از غنائم چیزهایی هستند که عائد به غانم هستند و روشن است که آن چیزی که عائد به غانم است خصوص منقولات است این رکن استدلال است اما مقدمه اول که حصر در این روایات اضافی است آیا این مقدمه لازم است یا نه؟ یعنی تأثیری در استدلال دارد یا نه؟ اگر مراد از غنائم مطلق فائده باشد، چنانچه حصر هم حقیقی باشد، مشکلی ندارد یعنی طبق این روایات که لیس الخمس الا فی الغنائم خاصه معنایش این می‌شود که لیس الخمس الا فی الفوائد خاصه پس چنانچه ما معنای غنائم را مطلق فائده و منفعت بدانیم حصر خمس در فوائد حقیقی باشد هیچ اشکالی ندارد البته آنگاه ممکن است گفته شود وجه حصر چیست پاسخ این است که برای اینکه مثلاً بعضی غیر منافع را خارج بکند. لذا استدلال مبتنی بر این احتمال نیست.

اما اگر غنائم را به معنای خصوص غنیمت جنگی دانستیم ناچاریم حصر را حصر اضافی بدانیم چون خمس در غیر غنیمت جنگی هم ثابت است طبق روایات، غوص، معدن و کنز هم خمس دارد پس باید حصر را حصر اضافی گرفت. از این جهت این مقدمه در استدلال تأثیر دارد که ما غنیمت را در این آیه به معنای مطلق فائده نگیریم علت اینکه ایشان استدلال خود را متوقف بر دو مقدمه کرده و دو مقدمه را هم به عنوان رکن استدلال ذکر کرده این است که استدلال مبتنی بر این است که ما غنیمت را در این آیه به معنای غنیمت جنگی بگیریم آنگاه اگر غنیمت را غنیمت جنگی گرفتیم، ناچاریم بگوییم حصر، حصر اضافی است. و بر اساس این مقدمه ثابت می‌شود که خمس در غنیمت جنگی ثابت و به مقدمه دوم هم می‌خواهد ثابت کند که فقط منقول از غنائم خمس دارد.

پس به مقدمه اول نیاز است و چنانچه خود ما سابقاً هم گفتیم در اینجا این دو احتمال وجود دارد ولی در مقدمه اول اشکالی نداریم.

عمده اشکال در مقدمه دوم است. این مقدمه دوم همان مطلبی است که مرحوم آقای بروجردی به آن تکیه کردند و بر اساس آن استدلال کردند به دلالت آیه بر اثبات خمس در خصوص غنائم منقول. مرحوم آقای بروجردی در تقریب استدلال به آیه یا به تعبیری در بیان اشکال به اطلاق آیه این مطلب را فرمود به اینکه اصلاً آیه خمس را فقط در منقولات ثابت می‌کند «واعلموا انما غنمتم من شیءٍ فأنَّ لله خمسهُ» این مقدمه دوم در واقع همان مطلب و سخن آقای بروجردی است لکن از

۱. کتاب الخمس (شاهرودی)، ج ۱، ص ۳۸ و ۳۹.

روایت این مطلب را استفاده کردند در حالی که ما در همان جا به مرحوم آقای بروجردی اشکال کردیم که در غنیمت به مقتضای لغت، عرف، روایات و بعضی آیات خصوصیت عود الی الغانم من دون واسطه و مباشرةً اخذ نشده، غانم یعنی کسی که این فائده را تحصیل می‌کند ولی اینکه باید این فائده مستقیماً و بدون واسطه در آن وجود ندارد. مباشرةً به او برسد و مهم این است که فائده به غنیمت گیرنده برسد. در مورد غنائم منقول فائده آن مستقیماً به غنیمت گیرنده آن می‌رسد اما اراضی هم به نوعی برای مقاتلین فائده دارند هر چند این فائده مستقیم نیست و در این فائده دیگران هم شریک هستند. اگر مقاتلین از این فائده هیچ بهره‌ای نمی‌برند ما می‌توانستیم این اشکال را بپذیریم اما فرض این است که خود مقاتلین هم از این اراضی نفع می‌برند. درست است که اراضی ملک مسلمین است و بین المقاتلین تقسیم نمی‌شود اما فی الواقع از این اراضی منتفع می‌شوند منتهی تحت یک عنوان عام بهرمنند می‌گردند. پس اگر منفعتی عائد مسلمین شد به اینها هم می‌رسد لذا خصوصیت اخذ فوائده مستقیماً و اینکه بدون هیچ شراکتی باشد، این در معنای غنیمت اخذ نشده. بنابراین اشکالی بر صدق غنیمت بر اراضی نیست.

اشکال دوم:

اما اینکه فرمودند در بعضی روایات غنیمت در مقابل فیء و انفال قرار داده شده و از این مقابله خواستند استفاده کنند که اساساً غنیمت دائماً بر منقولات صدق می‌کند. به عبارت دیگر مطلبی که به عنوان مؤید ذکر کردند نیز محل اشکال است به این بیان:

درست است که مقابله بین عنوان غنیمت و فیء و انفال در روایت عبدالله بن سنان واقع شده و فرموده «یخرج منها الخمس من الغنائم و اما الفیء و الانفال فهو خالص لرسول الله (ص)» ولی دلالت بر اختصاص صدق غنیمت به منقول نمی‌کند چون ممکن است این مقابله بین غنیمت و فیء و انفال از این حیث باشد که در غنیمت آن بخشی که به عنوان منقول شناخته می‌شود، بین مقاتلین تقسیم می‌شود ولی اراضی با اینکه غنیمت هستند اما داخل فیء و انفال برده شده‌اند چون بین مقاتلین تقسیم نمی‌شوند یعنی مقابله نه از حیث عدم صدق عنوان غنیمت بر اراضی است و نمی‌خواهد بگوید فقط منقولات غنیمت هستند و غیر منقولات غنیمت نیستند) یعنی ملازمه‌ای بین این مقابله و آنچه که مستدل به عنوان تأیید ذکر کرده وجود ندارد. مستدل گفت که همین که غنیمت را مقابل فیء و انفال قرار داده و در مورد غنیمت هم وصفی فرموده که فقط بر منقولات منطبق است معلوم می‌شود که غیر منقولات غنیمت نیستند، ولی ما در مقام پاسخ می‌گوییم بین اینها ملازمه نیست؛ درست است که غنیمت با این خصوصیت که قابل تقسیم باشد فقط بر منقولات قابل تطبیق است اما اگر غنیمت غیر منقول اینجا ذکر نشده و به یک معنی ملحق به فیء و انفال شده از این جهت است که کأنّ امام می‌خواهد بفرماید غیر منقولات قابل تقسیم نیست و مانند فیء و انفال متعلق به همه مسلمین است. پس این روایت و مقابله بین فیء و انفال و غنیمت دلالت بر اختصاص غنیمت جنگی به منقول نمی‌کند و اشکالی در صدق عنوان غنیمت بر اراضی نیست.

کما اینکه دلالت بر عدم وجوب خمس در غیر منقول هم نمی‌کند. به عبارت دیگر از این روایت دو مطلب قابل استفاده نیست:

لاتدل رواية عبدالله بن سنان على اختصاص صدق الغنیمة بالمنقول

و لا تدل علی عدم الوجوب الخمس فی غیر المنقول.

بنابراین هم استدلال ایشان به طائفه سوم از روایات و هم مؤیدی که بیان کردند، محل اشکال است.

این قلت:

نعم ممکن است گمان شود که اساساً بعضی روایات دلالت دارد بر اطلاق عنوان فیء بر اراضی مفتوحة عنوة؛ آنچه که ما به عنوان مؤید از مستدل ذکر کردیم عدم صدق الغنیمه علی الاراضی بود که رد کردیم حال ممکن است که کسی ادعا بکند که طبق بعضی از روایات عنوان فیء بر اراضی مفتوحة عنوة اطلاق شده یعنی نه تنها عنوان غنیمت به آن گفته نمی‌شود بلکه عنوان فیء بر آن اطلاق شده است. (این یک وجه ایجابی بود و آنچه به عنوان مؤید ذکر شده یک وجه سلبی بود). این مسئله در مثل روایت ابی الریبیع شامی بیان شده و ما این روایت را در طائفه دوم ذکر کردیم. عبارت امام (ع) این بود: «و لاتشتر من الارض السواد شیئاً الا من کانت له ذمة فإنما هو فیءٌ للمسلمین» امام نهی کردند از اشتراء ارض سواد مگر کسی که دین بر گردن اوست. بعد برای عدم جواز اشتراء ارض سواد تعلیل می‌آورد به اینکه «هذا فیءٌ للمسلمین» در این عبارت عنوان فیء اطلاق شده بر ارض السواد و منظور از ارض السواد ممکن است توهم شود خصوص اراضی مفتوحة عنوة عراق است.

پس در این روایت چنانچه ملاحظه فرمودید عنوان فیء بر اراضی سواد اطلاق شده لذا واضح است که عنوان غنیمت بر آن اطلاق نمی‌شود.

قلت:

به نظر ما این مطلب صحیح نیست برای اینکه منظور از ارض سواد خصوص اراضی مفتوحة عنوة از ارض عراق نیست بلکه ارض سواد علم شده برای مطلق اراضی و سرزمین عراق که در این اراضی هم اراضی مفتوحة عنوة است و هم ارض صلح است و هم زمین‌هایی است که مالکان آن زمین‌ها با میل و رغبت اسلام آوردند. ارض سواد یک عنوانی است که بر همه این اقسام چندگانه منطبق می‌شود که یک قسم آن اراضی مفتوحة عنوة است نه اینکه ارض سواد یعنی مفتوحة عنوة.

ممکن است که سؤال شود که اگر چند نوع زمین را شامل می‌شود از اراضی صلح و مفتوحة عنوة پس چرا به آن فیء اطلاق شده است؟ چون فیء یعنی کلاً اموالی که از کفار بدون جنگ و خون ریزی اخذ می‌شود. اراضی صلح در آنها جنگی صورت نگرفته و اراضی که اهالی آن رغبتاً اسلام آورده‌اند مقاتله‌ای در آن صورت نگرفته ولی بالاخره یک قسم از اراضی سواد، اراضی مفتوحة عنوة است و با مقاتله بدست آمده پس چرا عنوان فیء بر آن اطلاق می‌شود؟

پاسخ این است که این یا از باب تغلیب است یعنی غالب سرزمین‌های عراق از غیر طریق خون ریزی و جنگ بدست آمده و یا از باب تنزیل است یعنی این اراضی هم نازل منزله فیء هستند نه اینکه حقیقتاً فیء باشند یعنی از این جهت که مثل فیء ملک جمیع مسلمین هستند و یا از باب مجاز است یعنی این اطلاق یک اطلاق مجازی است و حقیقتاً فیء نیست.

پس درست است در بعضی روایات اطلاق فیء بر اراضی مفتوحة عنوة شده ولی این اطلاق به هیچ وجه اثبات نمی‌کند که اراضی مفتوحة عنوة غنیمت نباشد و داخل در فیء باشند.

نتیجه:

نتیجه بحث این شد که طائفه سوم روایات (ما يدل على حصر الخمس في الغنائم) دلالت بر اختصاص خمس به غنائم منقول ندارد.

تذکر اخلاقی: امانت داری

امام صادق علیه السلام می فرماید: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي حَفْصٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ اتَّيَمَّنَكُمْ وَ لَوْ أَنَّ قَاتِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) اتَّيَمَّنَنِي عَلَى أَمَانَةٍ لَأَدَيْتُهَا إِلَيْهِ.»^۱

این از برجستگی های فرهنگ و مکتب اهل بیت و اسلام است؛ یک اموری به عنوان رکن دینداری و تشیع شناخته می شود ولی از ناحیه ما کمترین اهمیتی به آن داده نمی شود. امانت داری آن قدر مهم است که امام صادق (ع) می فرماید علیکم بأداء الامانة و بعد می فرماید اگر قاتل امیر المؤمنین که شقی ترین انسان ها در روی زمین است امانتی به من بسپارد من آن را به او بر می گردانم. چه امانت پول و مال و امثال اینها باشد چه امور مهمتر از مسئولیت ها و وظائفی که بر عهده ماست باید رعایت این امانت ها را بکنیم.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. امالی صدوق، ص ۲۰۴، حدیث ۵؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۳۳، حدیث ۴.